

قصه کلاس های باران

قصه کلاسهای دخترانه باران از آنجا شروع شد که سال 1389 جمعی از دوستان فارغ التحصیلان دانشگاه، با تخصص ها و رشته های مختلف دور هم جمع شدیم. همه یک دغدغه مشترک داشتیم و آن تربیت دخترانی بود که برای ساختن یک خانواده سالم بر مبنای اسلام و انقلاب آمادگی داشته باشند. عزم جزم کردیم و دانسته ها را به اشتراک گذاشتیم، یکی در اندیشه های شهید مطهری و امام خمینی تخصص داشت، دیگری در آثار استاد صفایی حائری، یکی احکام می دانست و دیگری آموزش قرآن. و انواع هنرهایی که باید یک مادر بداند... از آشپزی تا گل کاری.. یک هدف کلی تعیین کردیم که تا الان بعد از 11 سال به آن پایبندیم:

«تربیت مادر مسلمان انقلابی»

کلاسها را با توجه به این هدف تعریف کردیم و در تابستان 1390 برای اولین دوره ثبت نام را شروع کردیم. اولین چالش ما این بود که خانواده ها بر چه مبنایی به ما اعتماد کنند؟ برای اینکه پشتوانه اسلامی - انقلابی خود را نشان دهیم با مکتب حضرت رقیه (س) صحبت کردیم و با حمایت ایشان اولین دوره کلاسهای دخترانه باران در مکتب حضرت رقیه(س) تشکیل شد. سال بعد، همزمان در موسسه معارف اسلامی ضحی در احمدآباد که وابسته به مکتب حضرت رقیه(س) بود، کار خود را ادامه دادیم. بعد چند سال با اضافه شدن نقش مادری مریبان باران، توان اداره دو مکان را به صورت همزمان نداشتیم؛ لذا کار خود را در موسسه ضحی متمرکز کردیم.

روزی آدم ها فقط مسائل مادی نیست، روزی فقط غذا و پول و... نیست، روزی گاهی اوقات معنوی هست، روزی گاهی اوقات نزدیک شدن به خداست، روزی گاهی اوقات هدف دار شدن زندگی است، روزی گاهی اوقات بزرگ شدن روح است، روزی گاهی اوقات آرامش و امنیت داشتن است، اینکه از کودکی خدا تو رو جایی ببرد که زندگی هدف دار بشه و بعد از خونه بشه دومین جایی که حس آرامش و امنیت داری و در کنارش تربیت بشی و تمام افراد اونجا بشن مثل خانواده و باهاشون بزرگ بشی و در این بزرگ شدن رشد کنی

باران جایی بود که من از 7 سالگی درگیرش شدم تا الان که 18 سالمه...

راه ارتباطی:

آدرس: احمدآباد ابودر غفاری ۹ پلاک ۱۰۸ موسسه معارف

اسلامی ضحی

شماره تماس: 09020402168 / 09961647078

آدرس کانال در اینستا: @dokhtaraneh_baran

«مجموعه فرهنگی تربیتی

دخترانه باران»

«محلی برای تربیت مادران مسلمان انقلابی»

موضوعات کلاسها را با مباحث اعتقادی به صورت داستانی، تدبر در قرآن و آموزش سبک زندگی اسلامی در قالب کلاسهای هنری و احکام، اردوهای جذاب و دوره‌های دخترانه شروع کردیم. در عین حال همیشه به دنبال یک سیر موضوعی منظم بودیم که همه آنچه باید یک مسلمان انقلابی بداند در آن مجموعه باشد، مجموعه ای هدفمند و جذاب. بعد از تحقیق، دیدیم آنچه به دنبال آن هستیم همان هدف تربیتی انبیاست و این مجموعه منظم، هدفمند و جذاب را قبلا خداوند توسط پیامبرش به ما مسلمانان هدیه داده ولی ما از آن غافل بودیم. و آن داستان انبیا در قرآن بود که همه آنچه باید یک مسلمان از عقاید و سبک زندگی و حتی سیاست بداند، در قالب جذاب داستانی در اختیار ماست. لذا این موضوع را مبنای کار خود قرار دادیم و تا امروز در هر دوره، بسیار مورد استقبال دختران دبیرستانی قرار گرفته است.

در محرم سال 1398 در کنار کلاسهای باران، هیئت «رائحه المهدی» را با همکاری دختران باران تشکیل دادیم تا حب اهل بیت (سلام الله علیها) ضامن عاقبت بخیری همه ما باشد. هیئت، دل‌های ما را بیش از پیش به ما نزدیک کرد و خود اهل بیت (سلام الله علیها) آنچه به زبان قابل گفتن نبود، به عمل به مریبان و دختران باران آموختند. با شیوع کرونا، کلاسهای باران هم به حالت نیمه تعطیل درآمد و ثبت نام جدید نکردیم و فقط با تعداد محدودی دانش آموزان قدیمی کلاسهای نیمه حضوری داشتیم. در این دوره فراغتی حاصل شد تا آرزوی دیرین خود را محقق کنیم و آن تجمیع گروه‌هایی بود که برای دختران کار تربیتی می‌کردند. لیستی از این تشکلهای تهیه کردیم و جلسات مشترک برای آشنایی تشکیل شد. اینگونه مجمع مریبان دخترانه مشهد تشکیل شد و ضمن هم‌افزایی و تبادل تجربه‌ها، موفق شدیم در عرصه‌های مهم سیاسی، نقش‌آفرینی‌ای هرچند کوچک داشته باشیم. اولین برنامه مشترک مجمع، جشن تکلیف سیاسی برای رای اولی‌های دختر مشهد در انتخابات ریاست جمهوری بود تا ضمن ایجاد شور سیاسی، مبنای انتخاب درست را با دختران به اشتراک بگذاریم.

پیاده روی در روز شهادت ثامن الحجج (علیه السلام) دومین برنامه مشترک مجمع مریبان بود. مهمترین و نقش‌آفرین‌ترین برنامه این مجمع، برگزاری جلسات پرسش و پاسخ دختران دبیرستانی در پرتال‌های روزهای آشوب در مشهد مقدس بود تا کمکی به رفع التهاب دختران عزیز شهرستان که بی‌رحمانه مورد هجوم ده‌ها سوال و شبهه قرار گرفته بودند، کرده باشیم.

سلام .. یادمه تو اعتکاف ماه رمضان حرم از طرف استان قدس، که اخراجی سال تحصیلیم تو پایه هفتم بود؛ به طور کامل اتفاقی با یکی از بچه‌های قدیم باران تو یک گروه افتادیم، تابستون سال بعدش که من هشتم بودم دیگه وارد باران شدم. فضا خیلی مدرسه‌ای بود و اولش یکم برام سخت بود چون اولین کلاس این سبکیم هم بود، ولی خود ساختمونش آرامش خاصی رو داشت که منو نگه داشت؛ بعد از چند جلسه از مریبان و موضوع درس‌ها خیلی خوشم اومد. زنگ‌های ورزشش از اینکه بازی‌های جدید و هیجانی یاد می‌گرفتم خوشحال بودم چون خیلی به کارم می‌اومد. یادمه از زنگ هنر هرچی یاد می‌گرفتم رو میرفتم به دخترای فامیل یاد میدادم و باهم رفتیم لوازمشو خریدیم و همه باهم شروع به کار میشدیم.. از ورودم به باران کم‌کم خودم حس می‌کردم زندگی‌داره هدفمند میشه و این بین هم سن و سالهای خودم خیلی ملموس بود. هیجانانگیز و انرژی‌دار داشت در مسیر درستش قرار می‌گرفت و این یکی از بزرگترین دست‌اوردها بود. هرچند تو اون چند سال من یکی از امید‌ها رو بود ولی حالا... در ضمن با یکی از کلاسهای باران من کل ۳ کتاب دینی دبیرستانم رو از بر شدم و میتونستم تدریس کنم برای بچه‌ها ☺️ و اما یکی دیگه از بهترینای باران، کتابش بود. هیچ وقت فکرش رو نمی‌کردم برم سمت کتابخوانی.. ولی رفتم دیگه ☺️

من و باران

هفت سال پیش، با گذاشتن تو جمعی که با همه جمع‌های دخترانه اطرافم فرق می‌کرد؛ مذهبی بود ولی خشک نه، شاد بود ولی آلوده نه، می‌خندیدیم ولی حلال، گریه می‌کردیم ولی کنار هم. ☺️

جمعی که مثل حلقه‌های زنجیر به هم متصل بود و تمام سعی‌ش رو می‌کرد تا اجازه نده حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیر، لا به لای خاکروبه روزگار گم بشه. ☺️

هفت سال پیش، خدا بهم جمعی رو هدیه داد که حالا مثل خانواده می‌مونه برام؛ مریبایی که هر وقت درگیر شبهه‌ای بشم، اولین مأمن و پناهگاهم هستن. دوست‌هایی که اجازه نمی‌دن ناراحت باشم، اجازه نمی‌دن تو راه، کم بیارم یا کم بذارم. باران یک جمع دخترونهٔ دغدغه‌منده، در راه رسیدن به قله‌ها. تو این مسیر، مریبایی‌های دلسوز باران، ده ساله که شدن نور راه بچه‌ها

اگر تو هم دوست داری تا قله باهامون بیای، بسم الله ☺️

باران را دوست دارم چون با باریدنش ملمات را تبدیل به حیات میکند ، قلب را جلا می‌دهد ، چشم را روشن می‌کند و صفا باطن می آورد... باران که می آید باید از عمق جان نفسس کشید، در باران باید رفت... به تقویم یک هزار و سیصد و ۹۰

یه دختری بود سرگردون.. می خندید اما خوشحال نبود، همش احساس می کرد یک چیزی کم داره، یا شاید گم کرده، احساس می کرد تنهاست، از بقیه دوره.. به هر دری زد تا حالش خوب بشه. دخترک یهو به خودش آمد و دید خوشحاله، آرزو داره و با امید زندگی میکنه، به جنبش افتاده و داره حرکت می‌کنه. دیگه داشت گم شده ش رو پیدا می کرد، خودش رو پیدا کرد. اون دخترک من بودم، و 'باران' زندگیمو عوض کرد. 'باران' شد حال خوب زندگی که حاضر نبودم با هیچی عوض کنم. 'باران' شد روزهایی که اگر دوباره تو حال بدی گیر کنم، بهش پناه میبرم و اون دوباره نجاتم میده، 'باران' شد لطف و رحمت خدا که شر شر روی سرم باریدن گرفت، 'باران' منو نجات داد، شاید دست تو رو هم بگیره!

سلام؛ نمیدونم از باران چی بگم که حقش ادا شه ولی اولین گام و اولین جایی بود که به اجتماعی شدن من کمک کرد. تقریباً هفت و نیم سال پیش من با باران درست جایی آشنا شدم که در طول هفته‌هی از این ور اون ور تو مدرسه و ... پر میشدم و آخر هفته‌ها میومدم باران و انگیزه‌ی از دست رفته رو بهم برمیگردوند. باران جایی بود که اگر هیچی نبود حداقل بی روتوش ترین ورژن خودم بودم. جایی بود که به خیلی از سوالات پاسخ داد. خوشحالم بعد هفت سال هنوز رهامون نکرده. خوشحالم میتونیم باهم و برای هم به رشدش کمک کنیم!! ☺️

روزی که وارد این مجموعه شدم خیلی چیزها برام عجیب بود از جمله این که چرا اینجا حالت کلاس نیست؟.. و چه اندازه همه باهم رفیق هستن، برام قابل هضم نبود.. اما بالاخره، بعد مدتی، رفتم زیر باران و کم‌کم خیس شدم.. میدونید جوانه زدن سخت هست اون هم از زمینی که عین سنگ سفت شده باشه، و شور.. اما باران یکی از نعمت‌هایی بود که من رو به جوانه زدن رسوند و هنوز هم من رو رشد میده؛ برای مثال جوانه اعتماد به نفس و روحیه جمع‌پذیری و گرایی در من زده شد و این باران من رو یاد "ید الله مع الجماعه" میندازه.. و نیت خیر و حرکت مسبین وجود و حرکت این مجموعه سبب نازل شدن باران الهی بر وجود ما شده

این باران یک موسسه نیست.. باران، محبت و رحمت خداست .